

حسن لحواری: ایران از دیده سبقت اروغلی. تهران ۱۳۷۸

بنا به گفته تاجر ونیزی مردم تبریز در این روزگار از آسایش و نعمت زیادی برخوردار بودند. ارزاق فراوان و ارزان بود. جالب اینکه گویا در آن زمان آب دریاچه ارومیه به حدی

شور نبود که ماهی در آن یافت نشود و می‌گویند از دریاچه‌ای که از شهر یک روز راه است ماهی می‌آوردند ولی «طعم طبیعی ندارد و به طرز عجیبی بو و مزه گوگرد می‌دهد». در بهار که هنوز میوه‌های تبریز نرسیده بود از گیلان میوه می‌آوردند و هم‌چنین از محمودآباد و سواحل دریای خزر که نه روز با تبریز فاصله داشت «ماهی اوزون برون و خاویار می‌آوردند».^۱ شرحی که سوداگر ونیزی درباره ترتیبات مالیات می‌دهد جالب است: هر تاجر و یا دکاندار مطابق درآمدی که داشت روزانه دو تا شش آسپر و یا حتی یک دوکات مالیات می‌داد. صاحبان حرفه و صنعتگران نیز به فراخور حال مبلغی می‌پرداختند، حتی فواحش و امردان نیز از این قاعده مستثنی نبودند و به نسبت زیبایی آنها مالیاتشان بیشتر می‌شد. ناگفته نماند که سوداگر ونیزی از امردخانه‌هایی که در تبریز بود، سخت انتقاد می‌کند و شاه اسماعیل را نیز به خاطر تمایل به این کار تقبیح می‌نماید.^۲ اگر داستان دلاوری‌های شاه اسماعیل جوان و قدرت رهبریش او را مردی فوق‌العاده جلوه دهد، مسلماً شرح وحشی‌گریها و خونریزیهایش او را جزو سفاکان نامدار عصر خود قرار می‌دهد. تصویری که سوداگر ونیزی و هم‌چنین ایتالیاییان دیگر از حیات او می‌دهند توأم با خونریزی و تعصب جنون آمیز مذهبی است. پس از شکست الوند میرزا پسر خلیل آق قویونلو، اسماعیل در تعقیب او وارد تبریز می‌شود و به انتقام پدر تمام بستگان و سرداران آق قویونلو را از دم شمشیر می‌گذراند و حتی به مادر خوانده خود و زنان باردار نیز ابقا نمی‌کند. دستور می‌دهد قبر سلطان یعقوب و سردارانی که در جنگ با شیخ حیدر شرکت داشتند نبش کنند و استخوانهای آنها را بسوزانند. سیصد فاحشه را به دو نیم می‌کند و هشتصد نفر از نگهبانان الوند میرزا را گردن می‌زند. تاجر ونیزی می‌گوید: «شک دارم که از زمان نرون تا حال عالم چنین ظالم خونخواری به خود دیده باشد».^۳

شاه اسماعیل شاعر بود و خطایی تخلص می‌کرد و دیوانی به ترکی آذری دارد.^۴ اشعارش آینه تمام نمای افکار اوست و گاهی نیز انعکاسی از سفاکیهایش در آنها پیداست. در غزل شماره (۱۹۴) می‌گوید که خون شاه حیدر هنوز بر زمین است و باید به

۱. همان، ص ۱۷۱.

۲. همان، ص ۱۷۲ و ۲۰۷ می‌گوید: «هنگامی که برای بار دوم به تبریز آمد، اسماعیل عمل شرم آوری را مرتکب شد و دستور داد دوازده نفر از زیباترین جوانان شهر را به خاطر منظور پلید خود به کاخ هشت بهشت ببرند و بعداً آنها را به سرداران خود داد. مدتی پیش نیز همین رفتار را با ده جوان دیگر کرده بود».

۳. همان، ص ۱۹۱.

۴. رجوع کنید به دیوان شاه اسماعیل خطایی، به کوشش ترخان گنجه‌ای، ناپل، ۱۹۵۹:

Tourghan Gandjei, *II Canzoniere Sah Isma'li Hatai*.

و مقاله مینورسکی تحت عنوان شعر شاه اسماعیل اول در BSOAS، ج دهم (۴۲ - ۱۹۳۸)، ص ۱۰۵۳ - ۱۰۰۷.



آل یزید (یعنی خاندان یعقوب) ضربه‌ای مهلک زد. در شماره (۱۶) می‌گوید:

چون کشیدم از یزید انتقام پدر یقین دان که «نقد حیدرم»
هم خضر زنده و هم عیسی مریم برای اهل زمانه سکندرم^۱

غزل شماره (۱۵) تصویری سوررئالیستی از کشتارهایش در تبریز و توجهش به بغداد است. می‌گوید: «با به زمین نشستن نگارم فغان و با بلند شدنش فتنه آخر زمان خیزد. تمام مردم شیروان روی به تبریز می‌نهند و قیامت بر پای می‌شود. گرچه تعداد ترکمانان بی‌شمار است ولی اگر او به بغداد درآید مسکن و کوی اعراب برباد می‌رود. نگارم چون از سرای درآید، هست و نیست جهان را به دست می‌گیرد و مرشدی جوان با دلی آگاه و پیر برای طریقت می‌گردد. خطایی این را به یقین از ازل می‌دانست، او علامت نوح است و بی‌شک طوفان را به همراه دارد.»^۲

سوداگر و نیزی با اینکه شاه‌اسماعیل را به نرون تشبیه می‌کند، می‌نویسد که در بین سپاهیان محبوبیت فوق‌العاده‌ای داشته است:

«این صوفی را پیروان و خاصه لشگریانش چون خدایی می‌پرستند و عده زیادی بدون زره وارد جنگ می‌شوند. چون معتقدند که مرشدشان اسماعیل آنها را حفظ خواهد کرد. بعضی از آنان بدون زره به پیکار می‌روند تا شهید شوند و با سینه‌های عریان فریاد می‌زنند، شیخ، شیخ.»

در سرتاسر ایران نام خدا فراموش شده و نام اسماعیل بر زبانهاست. مثلاً اگر کسی هنگام سواری بر زمین بیفتد به عوض اسم خدا نام او را هم به عنوان خدا و هم به عنوان پیغمبر به زبان می‌آورد. همان‌طور که مسلمانان می‌گویند: «لا اله الا الله محمداً رسول الله»، ایرانیان می‌گویند: «لا اله الا الله اسماعیل ولی الله». همه کس و مخصوصاً

۱.

آتامونک قانینی آلدوم بریدون

یقین بیلکیل که نقد حیدریم

خضر زنده ابله عیسی مریمم

زمانه اهلینونک اسکندریم

ص ۱۸ - چاپ ترخان گنجه‌ای.

یکی از معانی نقد جدا کردن سره از ناسره است و گویا شاه اسماعیل خود را «برگزیده» یا «نقد» حیدری به حساب می‌آورد.

۲.

بغداش قوروب اوتورسه نگاروم فغان قوپار
شروان خلایفی خامو تبریزه داشینه
بیتد و کجه توکنور عربونک کویی مسکنی
چیقسه سرای دن بو جهان واری سین دوتار
گور میشدی تا خطایی از لدن یقین مونی

دورسه اوتورسه فتنه آخر زمان قوپار
ملک عجم سوررکه قیامت خاچان قوپار
بغداد ایچنده هر نیجه کیم ترکمان قوپار
بیر مرشد طریقت پیر و جوان قوپار
نوحونک علامتی گلور آندن طوفان قوپار
ص ۷۲ از همان کتاب.



سپاهیاننش اور
یا پیغمبر می‌خ
با وجود نا.
سهم بزرگی دا
می‌خواند و می
فکر اصلی اغدا
حضرت علی
زمین و آسمان
شاه اسماعیل
امیر المؤمنین ک
او خود را «مظ
با این ادعا،
متعصب اسما
تیغ بی دریغ گدا
«بیش باد، کم
در اثر مخا
شدند تا بالاخ
بدین ترتیب د
در زمانی که
شرق می‌افتاد،
قزلباشان داد
اتحاد بین دو
می‌کشتند و
مانده بود پیشا

۱. سفرهای یک
۲. غزل شماره ۱۶
۳. رجوع کنید به
۴. رجوع کنید به
۵. رجوع کنید به

سپاهیانش او را جاودانی می‌شمارند ولی من خودم شنیدم اسماعیل از اینکه او را خدا و یا پیغمبر می‌خوانند ناخشنود است.^۱

با وجود ناخوشنودیش مسلماً در به‌وجود آوردن این اعتقادات خود شاه اسماعیل سهم بزرگی داشته است. او خود را در اشعارش آدم، عیسی، قنبر، حیدر و غلام علی می‌خواند و می‌گوید: «مادرم فاطمه پدرم علی است و من یکی از دوازده امام هستم.»^۲ فکر اصلی اغلب غزلیات او ترکیبی است از افکار غلامه علی الهی و انالحق گفتن صوفیانه. حضرت علی در نظر او «بحر حقیقت و مظهر حق» است که گاهی خود حق و «پروردگار زمین و آسمان» و خدایی می‌شد که به‌صورت بشر در آمده است.^۳ و اما در مورد خودش شاه اسماعیل مدعی است که او روحی بود «مست لقا»، «آشنای حق» و هم ذات امیرالمؤمنین که به دستور او به دنیا آمده است تا جهان را از دست پیروان یزید پاک سازد. او خود را «مظهري از خداوند»، «خلیل الله در لباس دیگر» و «ختم انبیا» می‌داند.^۴ با این ادعاها بود که پایه‌های سلسله صفویه در میان آتش و خون نهاده شد و مریدان متعصب اسماعیل نه تنها به عیسویان قفقاز ابقا نکردند بلکه مسلمانان تبریز را نیز از دم تیغ بی‌دریغ گذرانیدند و هر کس را که لعن ابوبکر و عمر و عثمان را می‌شنید و نمی‌گفت «بیش باد، کم مباد» به زخم تبر می‌کشتند.

در اثر مخالفت قاطبه اهالی تبریز که سنی بودند، به گفته انجللو بیست هزار نفر کشته شدند تا بالاخره مردم سر در خط فرمان او نهادند و شعار قزل باشی را بر خود بستند. بدین ترتیب در عصری که اروپا کم‌کم می‌خواست اختلافات مذهبی را به سوی نهد و در زمانی که عصر اکتشافات بزرگ دریایی شروع می‌شد و اروپاییان به فکر استعمار شرق می‌افتادند، مدارای مذهبی اوزون حسن و جانشینانش جای خود را به تعصبات قزلباشان داد و در وقتی که بیش از هر زمان دیگر می‌بایست در برابر اروپا یک‌رنگی و اتحاد بین دو قدرت بزرگ خاورمیانه یعنی عثمانی و ایران به‌وجود آید، صفویان سنیان را می‌کشتند و عثمانیان به‌عنوان انتقام شیعیان آناتولی را قتل عام می‌کردند و هر که زنده مانده بود پیشانی‌اش را داغ می‌کردند.^۵

۱. سفرهای یک سوداگر در ایران، ص ۲۰۶.

۲. غزل شماره ۱۶:

آن‌ام دور فاطمه آن‌ام علی دور
اون ایکی امامونک من داخ بیریم

۳. رجوع کنید به مقاله سابق الذکر مینورسکی در مجله مدرسه السنه شرقی لندن، ص ۱۰۲۷ - ۱۰۲۵، و همچنین شعر شماره ۱۵ در دیوان شاه اسماعیل ص ۱۸ - ۱۶. در همین شعر می‌گوید:

بیر اسمی علی دور اوزی کردگار
دوتوپدور سوزندن بیر و گوی قرار

۴. رجوع کنید به غزلیات شماره ۳۱۴، ۲۴۰ و ۲۵۲.

۵. رجوع کنید به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، نوشته ابوالقاسم طاهری، ص ۲ - ۱۶۱.